

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عرض شد که ادله و امارات، اینها دلالت بر جواز شهادت برید با آنچه را که ما عرض کردیم دارند نه اینکه ندارند یعنی ادله شهادات به کلیه ها، شامل ما نحن فیه هم خواهد شد. چرا؟ چون آنچه را که ما از قاعده ید استنباط کردیم، به مقتضای آن، منافاتی با علم ظاهر که جواز شهادت مترتب بر علم ظاهر است پیدا نمی کند در اینجا.

و عرض شد که ما یک وقتی در جواز شهادت، نظر به علم واقع داریم، یک وقتی نظر به علم ظاهر داریم. در علم واقع این است که فرض کنید که حاکم، شاهد را مکلف کند به جواز شهادت به علم واقع و نفس الامر، اینکه آیا واقعاً و در نفس الامر شما مطلع هستید از اینکه فرض کنید این دار ملک

زید است یا اینکه نه؟ یا اینکه نه، حاکم می‌آید و شهادت را به علم ظاهر ارجاع می‌دهد، یعنی آیا شما می‌دانید این دار ملک زید است؟ می‌گوید خب بله می‌دانم، سی سال است همسایه‌م است، می‌دانم. و بر اساس علم ظاهر است که در اینجا روایتی که از حفص ابن قیاس است و امام علیه السلام می‌فرماید که آیا جایز است برای شما از او بخری و وقتی که از او خریدی آیا می‌توانی بر آن قسم بخوری؟ أفتحلّ لك ان تحلف انه مال؟ می‌توانی قسم بخوری؟ این با خودش فکر می‌کند خب بله می‌توانم قسم بخورم. حضرت می‌فرماید همین دلیل بر این است که تو می‌توانی بر ملکیت غیر هم شهادت بدهی. یعنی اینی که الان تو داری حلف می‌خوری بر اینکه این دار ملک تو است دلیل بر این است که وقتی این مال در دست بایع بود هم تو می‌توانستی شهادت بر ملکیت بدهی.

البته در اینجا همان طوری که عرض کردیم باید دید دلالت بر ملکیت داشته باشد تا اینکه حلف هم صحیح باشد و به مجرد اینکه این شیء در ید صاحب مال است، این دلالت بر ملکیتش ناتمام است چطور اینکه از آن ادله‌ای که گفتیم که اشارتاً

هم عرض کردیم بر اینکه خود ید دلالت بر ملکیت صاحب ید هم می کند و روایت جمیل ابن صالح که از امام صادق علیه السلام سوال می کند که رجل وجد فی منزله دینارا؟ این را چه باید بکند؟ حضرت می فرماید که مساله دو صورت دارد یکی اینکه آیا بله، داخل می شوند، کسی غیر از این هم در این منزل رفت و آمد می کند. مثلاً فرض کنید که جایی هست، حسینیه ای است، مکان روضه ای هست افراد می آیند و می روند، این یک دیناری در آنجا پیدا می کند، خب حضرت می فرماید که این لقطه به حساب می آید، خب حکم لقطه هم مشخص است. یک وقتی نه، این طور کسی رفت و آمد نمی کند، حالا گاهی یک مهمان می آید در منزل انسان اما نه اینکه محل تردد و رفت و آمد باشد، ببینید حضرت در تمام این موارد بر یک قضیه ی عرفی دارد اتکاء می کند یعنی عقلاء در اینجا همین حکم را می کنند، حضرت می فرماید که نه، اگر این طور باشد...، آن وقت در ذیل حدیث این است که حالا اگر این دینار را در صندوقش پیدا کرد، حضرت می فرماید که این دیگر مال اوست.

خب بعضی‌ها در اینجا آمدند اشکال کردند که  
لعل اینکه در این صندوق ید غیر داخل شود.  
اصلاً این اشکال وارد نیست چون به مقتضای  
صدر روایت، حکم صندوق هم روشن می‌شود. یک  
وقتی صندوق صندوق امانات است، صندوق  
صندوقی است که حسن و حسین و زید و تقی هم  
پولشان را داخل آن می‌گذارند، یک وقتی نه، این یک  
صندوق اختصاصی است، فرض کنید که فقط این  
شخص اموال خودش را، سفته‌های خودش را،  
اوراق نقدی و بهادار خودش را در آنجا می‌گذارد.  
اگر فرض کنید که من باب مثال در اینجا پولی پیدا  
بشود و چون این فرد حساب اموالش را ندارد  
نمی‌داند که آیا این مال شخصی است که امانت  
گذاشته و اشتباهاً به جای اینکه در آن صندوق  
بگذارد آمده در این صندوق گذاشته یا اینکه نه این  
پول مال خودش است، خب این داخل می‌شود در  
تحت همان صدر روایت که فرمود اگر کسی داخل  
می‌شود در منزل، این لقطه است و اگر کسی داخل  
نمی‌شود [این مال خودش است].

خب الان تمام این مواردی را که حضرت بیان می‌کند اتکای بر یک مساله‌ی عرفی است یعنی حضرت نمی‌آید در اینجا یک باب جدیدی را باز کند و در اینجا بخواهد تاسیس کند که اگر در صندوق اموال تو باشد و در منزل تو یا اینکه غیر داخل می‌شود یا غیر داخل نمی‌شود...، این اتکای بر یک سیرهٔ عقلاییه است. همین طور در روایت حفص ابن قیاس وقتی که حضرت می‌فرماید اُفتحلُّ لک ان تحلف انه مال؟ اگر این طور باشد این حلف بر چه اساسی است؟ حلف بر اساس علم ظاهر است. علم ظاهر پیدا شود برای این ملکیت. این علم ظاهر همان طوری که مجوز برای حلف می‌شود همین طور این علم ظاهر مجوز برای ادای شهادت هم می‌شود بلا فرق بینهما اصلا، چرا؟ چون در صورتی حلف است که این حلف مستند به علم باشد.

حالا من از شما یک سوال می‌کنم: اگر قرار باشد بر اینکه شما یک مالی را از یک شخصی بخرید و یک مدعی پیدا شود، نه مدعی بر اینکه این مال مشابه مال من است یا نه، که شما بگویید نه، این مال مال من است، یک وقتی فرض کنید شما من باب مثال

یک موتوری می‌خرید، این موتور فرض کنید که مشابه زیاد دارد، می‌روید کنار یک بانکی، جایی می‌گذارید، کارتتان را انجام می‌دهید وقتی برمی‌گردید می‌بینید یک مدعی پیدا شده و ادعا می‌کند که این موتور مال من است! خب اشتباه شده. خب شما در اینجا می‌توانید قسم بخورید بر اینکه این مال من است، در این بحثی نیست. اشکال من در اینجاست که اگر مدعی پیدا شد مبنی بر اینکه این مالی که الان در دست شماست من در این مال با بایع اصلی اختلاف دارم، آیا باز شما در اینجا می‌توانید قسم بخورید یا نه دیگر شما در اینجا نمی‌توانید قسم بخورید؟

این روایتی که می‌فرماید أفتحلّ لك ان تحلف انه مال؟ مربوط به آنجایی است که پس از انتقال این مال به ملک شما، در اینجا شبهه‌ای پیدا شود که آیا عوض شده؟ نشده؟ کس دیگری می‌آید ادعا می‌کند و شما قسم می‌خورید. اما اگر مدعی آمد گفت من کار ندارم و می‌دانم که شما این را از او خریدید، مدعی گفت که من معترف هستم که شما این موتور

را از بایع خریدی، بر این مطلب مقررّم. انما الکلام در اینکه من در خود بایع حرف دارم، آن آمده از من دزدیده! آیا در اینجا باز شما می‌توانید قسم بخورید که این مال من است؟ این حلف شما که دیگر فایده‌ای ندارد. فایده‌ای ندارد. چون خود این مدعی مقررّ بر این است که شما این را خریدی دیگر، خود مدعی آمده اقرار می‌کند و اعتراف می‌کند که من می‌دانم شما این را به بیع شرعی از بایع خریدید، خب این حلف شما دیگر در اینجا چه فایده‌ای دارد؟ فایده‌ای ندارد.

چنانچه در اینجا فایده ندارد همین طور در شهادتی که فرد از امام علیه السلام می‌پرسد که آیا من می‌توانم شهادت بدهم یا نه؟ آنجا حضرت می‌فرماید می‌توانی شهادت بدهی، باید ببینیم آن شهادت مستند به چه است؟ اگر مستند به صرف ید است که خب شهادت باید مستند به علم باشد، مستند به ید نمی‌تواند باشد. این که شما صرفاً در خیابان ببینید یک شخصی سوار موتور شده و دارد می‌رود شما شهادت می‌دهید به اینکه این مال آن

است؟ کجا شهادت می‌دهید؟ عقلاء اصلاً چنین کاری نمی‌کنند.

اصلاً من در اینجا مسأله‌ی دیگری به شما بگویم: شما فرض کنید که اگر بگوییم این ید صرفاً دلالت بر ملکیت می‌کند - اینها نکته‌های دقیق در این روایت است که این را ما داریم با لحاظات عقلائییه و عرفیه منطبق می‌کنیم و بی‌خود نمی‌توانیم یک چنین حکمی را بکنیم و این اشکالاتی که صاحب جواهر و امثال ذلک آمدند در اینجا بیان کردند اینها همه از این مسئله پیدا می‌شود که این نکته‌ها را در این روایت مورد توجه قرار ندادند بعد دیدند با آن ارتکازات عقلائییه جور در نمی‌آید آمدند زیرآب روایت را زدند و گفتند اصل روایت اصلاً بی‌خود است! اما اگر ما آمدیم و گفتیم حلف در اینجا چه معنا دارد، ید در اینجا چه معنا دارد و جواز شهادت در اینجا چیست، در اینجا معنا خوب روشن می‌شود که اصلاً روایت با مقتضایات عقلائییه و قوانین عرفی و محاورات عقلائییه و عرفیه تطبیق می‌کند - اگر شما فرض کنید که من باب مثال یک مالی را در دست



یک شخصی دیدید و چند روز هم دیدید، خوب برای شما یک علم ظاهری پیدا می‌شود برای اینکه این مال مال اوست و می‌روید در محضر هم معامله می‌کنید. حالا همین که شما می‌خواهید بروید در محضر - درست توجه کنیدها - همین که شما می‌خواهید بروید در محضر و این مال را معامله کنید یکدفعه برای این مال یک مدعی پیدا می‌شود، مدعی سرقت، آیا شما باز می‌روید محضر یا نمی‌روید؟ نمی‌روید. چرا نمی‌روید؟ به خاطر اینکه آن علم ظاهر که مستند است، آن علم از بین رفت، مبدل به شک شد و اگر این ید دلالت بر ملکیت می‌کرد خوب باید باز هم سر جایش باقی باشد، الان هم این فرد ید دارد، الان هم این بایع ذوالید است نسبت به مال، چرا شما دیگر شک می‌کنید؟ چرا دیگر نمی‌روید؟ به خاطر اینکه آن اعتمادی که شما کردید بر ید، اعتماد علم ظاهری بود چون شما علم ظاهری داشتید بر اینکه این مال اوست، بر این اساس... و آن علم شما وقتی متبدل به شک شد دیگر شما اعتماد ندارید، وقتی که متبدل شد پس این ید هم در اینجا دلالت بر ملکیت

نمی‌کند.

این ظرایف در این روایت است که ما را متوجه

این قضیه می‌کند که:

اولاً بدانیم ید مطلقاً دلالت بر ملکیت نمی‌کند

بلکه ید باید علامت و دال بر ملکیت داشته باشد و

وقتی که ید دال بر ملکیت بود، هم جواز شهادت

مترتب بر اوست و هم حلف مترتب بر اوست، هر

دوی اینها مترتب بر اوست و اگر آن ید دلالت بر

ملکیتش، ضعیف شد به واسطه‌ی شبهات، هم جواز

شهادت از بین می‌رود و هم حلف از بین می‌رود، هر

دوی اینها از بین می‌روند. لذا در اینجا صاحب

جوهر آمده و اعتراض کرده بر اینکه اگر ما بخواهیم

به این روایت عمل کنیم اصلاً لازمه‌اش تدلیس و

کذب و به هم ریختن همه‌ی اوضاع بازار است به

جهت اینکه فرض کنید که شما یک موتور از یک

جا می‌دزدید بعد هم دو نفر دست شما می‌بینند،

می‌بینند که دست شماست، صاحب مال می‌آید

می‌گوید بابا به خدا، به پیر، به پیغمبر این مال من

است، می‌گوید آقا من ده‌تا که هیچی، صد‌تا شاهد

دارم، از این اول به خط تا آن آخر همه دیدند که من

سوار موتورم، سه هزار نفر دیدند من سوار موتورم

حالا تو یک نفر هم شاهد نداری که بخواهی ادعای خودت را ثابت کنی. من می‌روم یک مال را از یک جای دیگر می‌دزدم بالاخره می‌آیند دست خودم می‌بینند دیگر، طرف می‌گوید آقا مال من دست تو است، آقا از آن قصابی آن سر کوچه تا بنگاهی آخر خیابان همه دیدند که این مال دست من است!

اصلاً صاحب جواهر به خاطر همین جهت آمده زیرا آب کل روایت را زده گفته اصلاً این روایت بی‌خود است و این روایت ضعیف‌السند است و قابل اعتماد به جواز شهادت و اینها نیست. غایتی که دلالت بکند، دلالت بر ملکیت می‌کند اما جواز شهادت مسأله‌ی دیگری است. این به خاطر همین جهت است و اعتراضاتی که بر صاحب جواهر شده تمام آن اعتراضات غیر از این جهتی که عرض شد، تمام اعتراضات قابل دفع است و لایعتنی به است. و جهتش هم همین است آن جهتی که...،

یا اینکه فرض کنید که آن چیزی که مرحوم محقق در شرایع فرمودند بر اینکه یک وقتی شهادت، شهادت بر این است که این ملک اوست، یک وقتی شهادت شهادت بر این است که این مال دست

اوست، این دوتا با هم فرق می‌کند. نمی‌تواند شهادت بدهد بر اینکه ملک اوست مگر اینکه واقعاً ملک باشد، خب این قضیه روشن است ولی این فرقی در اینجا ندارد، شهادت برید همان شهادت بر ملک است. اگر شهادت برید، شهادت برید ظاهری است که استفاده‌ی ملکیت از آن نمی‌شود و اگر شهادت بر ملک، باز شهادت ملک ظاهری است که خب فرقی با شهادت باید نمی‌کند. چه شهادت بدهد هذا ملک له چه شهادت بدهد هذا المال فی ید زید، هر دو یکی است. اینی که بیاید شهادت بدهد این ملک اوست، کسی نمی‌آید شهادت بدهد این ملک واقعی اوست به جهت اینکه انسان که علام الغیوب نیست لعل اینکه در طول این ازمنه این تغییر و تبدل پیدا کرده، کجا انسان می‌تواند شهادت به ملکیت واقعی بدهد؟

پس بنابراین هیچ فرقی نمی‌کند چه انسان شهادت برید بدهد یا شهادت بر ملک بدهد. تمام این اشکالاتی که به نظر مرحوم صاحب جواهر آمده و باعث شده که در این روایت خدشه کند یا اجماعی را که بر جواز شهادت برید است که مبتنی بر ملکیت است، ایشان آمدند در آنجا خدشه وارد کردند،

همه‌ی اینها ناشی از همین نکته می‌شود که ایشان حساب کردند دیدند ید دلالت بر ملکیت نمی‌کند، وقتی که دلالت بر ملکیت نکرد پس شهادتی که در آن شهادت، علم لازم است آن شهادت در اینجا تطرّق و تسرّی پیدا نمی‌کند و جواز در اینجا ندارد.

پس بنابراین اگر ما بگوییم که ید دلالت بر ملکیت می‌کند پس بنابراین جایز است که شهادت بر آن بدهیم و در آنجا باید بگوییم؟ به عکس آنچه که در روایت جمیل ابن صالح است. و این باعث شده است که ایشان به طور کلی، یعنی چون متفطن به این نکته نبودند که اصلاً خود ید، دلالت بر ملکیتش، دلالت عقلاییه است نه دلالت تعبیه‌ی شرعیه تا اینکه موجب این همه مفاسد و توالی فاسد و اینها بشود و چون دلالتش عرفیه و عقلاییه است نه تعبیه، وقتی که این طور هست پس بنابراین این ید دلالت بر ملکیت می‌کند. همین ید دلالت بر علم ظاهری می‌کند، مستوجب علم ظاهری هست و چون مستوجب علم ظاهری هست ادله‌ی شهادت شامل ما نحن فیه خواهد شد بلا کلام. پس بنابراین

این روایت به صحت خودش باقی می ماند و ما می توانیم به این روایت استناد کنیم بر جواز شهادت به ملکیت.

سؤال: سند که ضعیف است؟

جواب: سند ضعیف هست اما منجبر به شهرت است.

سؤال: انجبار را که حضرت تعالی قبول نداشتید

جواب: انجباری که، البته در مورد انجبار که ما اصلاً بحث نکردیم، فقط یک اشاره کردیم، باید ببینیم این چه نوع انجباری هست؟ یک وقت انجبار انجباری است که حاکی است، انجبار اصحابی که در زمان ائمه هستند آن نخیر، عمل آن اصحاب که در خود زمان امام هستند [قابل اعتماد هست]. یک وقتی نه، انجبار و عمل متاخرین است، این نخیر، این قابل اعتماد نیست. و این روایت روایتی است که در خود زمان ائمه علیهم السلام به این روایت عمل می شده، این فرق می کند. فرض کنید که یک وقتی انجبار مثل چیزی است که امثال برقی هست، زکریا بن آدم هست، اشعری هست، ابان و اینها هستند

گرچه نقل نکردند عمل می کند و اینها، اینها خوب  
بله، این انجبار اصحاب، این جبران می کند، یک  
وقتی نه، مثل متاخرین و اینها هستند که به همین  
اجماعات و اینها تمسک می کنند و اینها باعث  
می شود که آنها عمل کنند و بعد می گویند خبر منجبر  
شد به عمل اصحاب! نه این فایده ای ندارد.

سؤال: مرحوم آقای بروجردی هم همین مبنا را

دارند؟

جواب: بله.

سؤال: ...؟

جواب: بله.

سؤال: در این صورت اعراض اصحاب را نسبت

به روایت صحیح السند چه می فرماید؟

جواب: آنها هم بله.

سؤال: ...؟

جواب: آن هم نسبت به قدماء هست البته...، آن

دفعه خدمتتان عرض کردم که ما باید تحقیق کنیم در

اینجا، مورد را ببینیم، عمل اصحاب را ببینیم،

اختلاف سلیقه‌ی آنها را ببینیم، طرز فکر آنها را ببینیم،

آیا مورد موردی است که باعث ظن است، سوء ظن است، با تمام اینها اگر ما راه و مفرّی پیدا نکردیم برای احد الطرفین، عمل اصحاب را در آنجا حجت قرار می‌دهیم. یعنی ما به طور مطلق نمی‌توانیم قبول کنیم این روایت را و به طور مطلق هم نمی‌توانیم اعراض کنیم.

سؤال: حتی صحیح السند را؟

جواب: بله.

سؤال: ...؟

جواب: نخیر، لعل اینکه به خاطر شبهه ای آنها اعراض کردند. شبهه‌ای [در میان بوده،] و ما روایات را با بقیه‌ی روایات منضم می‌کنیم، با ادله‌ی ؟، بعد می‌بینیم این روایت روایت خوبی است و درست هم هست.

سؤال: ...؟

جواب: شهادت باید مستند به حس باشد دیگر.

سؤال: ...؟

جواب: ... تتبع آراء و اخباری است که راجع به راوی آمده. فرض کنید که من باب مثال کلینی در



یک جا از فلان راوی خیلی تحسین کرده در کتاب خودش. این خبری که کلینی در فلان کتاب آورده خب خودش دیده، با او حشر و نشر داشته، نشست و برخواست داشته، توثیق او شهادت حسی است. خود توثیق...، این شهادت حسی می شود. و به طور کلی نسبت به اصحاب ائمه علیهم السلام ما مبداء و منشأ را اگر حساب کنیم همه‌ی اینها شهادت می شود. فرض کنید که من باب مثال توثیق امام علیه السلام از یونس، حالا خود یونس در یک جایی می بینید که فرض کنید که من باب مثال از سکونی تعریف کرده، این رجل فلان است، تقی است، ضبط است، فلان است، چه است و این حرفها، آن وقت این کلام یونس برای ما می شود شهادت. و همین طور اصحاب ائمه، این اخبار حالات آنها، اینها که تعدیل شده در کتب یا در ضمن حکایات، در ضمن اخبار و امثال ذلک می آید، تمام اینها برای ما وثاقت می آورد. یا فرض کنید کلماتی را که امام علیه السلام در مورد اصحاب می فرماید: ؟ همین شهادت می شود از امام علیه السلام برای توثیق اینها.

همین طور اگر ما وثاقت را در اصحاب ائمه  
احراز کردیم، شهادت آنها را نسبت به رجال دیگر  
هم باید مورد تامل قرار بدهیم. منتهی صحبت در این  
است که چون ما خودمان نمی‌توانیم برویم یکی یکی  
کتاب‌ها را تفحص کنیم، اخبار و حکایاتی که در  
ضمن آنها از شخص روات، تعدیلی شده یا قدحی  
شده نگاه بکنیم، شخص خبیر مثل نجاشی یا  
مامقانی، اینها می‌آیند این تتبع فحوص احوالی را انجام  
می‌دهند، اینها کتاب‌های مختلف را می‌بینند،  
خودشان که ندیدند، کتاب‌های مختلف می‌بینند،  
مؤلف را می‌بینند، مؤلفی که در زمان خود راوی  
هست، مؤلفی که از او نقل کرده و خود مؤلف هم  
شخصی است که مشخص است یک شخص وزین  
و امینی است، اینها با تتبعی که می‌کنند برای آنها  
وثوق به عدالت راوی پیدا می‌شود.

آن وقت از باب اعتماد و حسن ظن به امثال  
نجاشی و اینها برای ما وثوق پیدا می‌شود به فلان  
راوی که آمده این را فرض کنید که نقل کرده. اما  
خود این شخص بیاید شهادت بدهد شهادتش همین

طور است یعنی شهادتی که می‌دهد این طور است که می‌گوید من شهادت می‌دهم بر اینکه فلان شخص از فرض کنید که سکونی در فلان کتابش، در اصل خودش تعریف کرده، فلان شخص راوی از اصحاب امام علیه السلام از فلان شخص تعریف کرده، جابر بن عبدالله انصاری من باب مثال از عطیه تعریف کرده در آن سفری که فرض کنید که بوده یا بعداً نقل می‌کند. آن وقت این در اینجا این شهادتی را که می‌دهد شهادت به حس است یعنی شهادت می‌دهد به اینکه من دیدم، فحص کردم و یک چنین مساله‌ای را که آن، یعنی بالواسطه در اینجا می‌شود، بالواسطه آن مساله‌ای را که آن شخص در فلان کتاب از راوی نقل کرده، من در اداء آن مساله به شما شهادت می‌دهم و امانت را رعایت می‌کنم. این برای انسان وثاقت می‌آورد و همین وثاقت کفایت می‌کند.

سؤال: ...؟

جواب: آن که مربوط به امام علیه السلام است.

اما فرض کنید که خود روات همدیگر را تعدیل می‌کنند.

سؤال: ...؟

جواب: اشکال ندارد.

سؤال: ...؟

جواب: می‌دانم، من می‌گویم این یکی از آنها است. یکی از آنها این است که فرض کنید یک عالم معروفی هست، خیلی مشهوری هست، اهل [ورع] و اینهاست و یک راوی را این شخص تعدیل می‌کند و انسان علم دارد به اینکه این...، فرض کنید مثل اینکه آقای بروجردی، آقای بروجردی اگر بیاید بگوید که فلان شخص پیش من ضبط است و من این را قبول دارم، ما به واسطه‌ی حسن ظن به ایشان، کلام آن شخص را هم قبول می‌کنیم، این که هست دیگر. البته باز خب این مراتب دارد، خب باید ببینیم خود آن راوی که این را [توثیق] کرده چطور است؟ لذا؟، آن نحوه‌ی شهادت چطور است؟ اینکه عدل است از کجا پیدا شده؟ آنکه آمده این را تعدیل کرده چقدر قوت داشته که آمده این را تعدیل کرده؟ اینها همه باید لحاظ شود. در هر صورت ما می‌توانیم بگوییم که مساله‌ی رجال برای ما خالی از فایده

نیست اما این مقدار هم که بخواهند روی آن وقت بگذارند این مقدار هم لازم نیست.

سؤال: پس می توانیم بگوییم قول رجالی هم از باب شهادت بر؟

جواب: بله همین طور است، غیر از این نیست.

آن وقت تازه باید در اینجا ببینیم این رجالی بنای بر [قول] خودش، این شهادت بر حس داده یا شهادت بر حدس است. خیلی از اینها بر اساس حدس می آیند و نقل می کنند امثال همین تستری و اینها که دیگر روی این حساب قدح های اینها برای ما نمی تواند حجت باشد یا اینکه فرض کنید که مدح ها و تعدیل های اینها برای ما حجت بشود. خلاصه بایستی که ما اینها را بی طرف بدانیم و اینکه اختلاف سلیقه، دخلی نداشته باشد در این [مدح و قدح ها].

سؤال: ...؟

جواب: بله خب همین را هم عرض می کنیم دیگر، خب همین را هم می گوییم. لذا ما می گوییم بایستی که ببینیم آن شخصی که آمده تعدیل کرده، آن شخص در این مورد چه نظری داشته، همین طور

که نمی‌توانیم [حرف او را بپذیریم].

سؤال: ...؟

جواب: بله یعنی با حدس خودش یا اینکه نه،

مثلاً خالی‌الذهن بوده از این تعدیل.

سؤال: بعضی‌ها اصلاً معیارشان معلوم است.

معیار طرف این است که هر کسی در باره حضرت

علی یک چیزی گفت که مثلاً معقول نیست او غلو

کرده.

جواب: بله.

اصلاً بسیاری از روایاتی که نقل شده، روایات

روایات درستی است، چون این راوی آمده نقل کرده

و این روایت برای آنها غلو آمده، این غلو تسری پیدا

کرده به شخص راوی بدبخت! خود او هم خراب

شده! یعنی طرف، هم روایت را خراب کرده و هم

راوی را! در حالی که هم روایت درست است و هم

راوی. بیچاره تقصیرش این است که آمده این را نقل

کرده.

مثل اینکه الان هر کس از ما یک چیزی نقل کند،

در مشهد او کافر است! تا بگوید فلانی این حرف را

زد مرتد شد! جدی می‌گویم ها! الان این طوری  
است. یعنی الان شما ببینید ملاک برای فسق و  
عدالت در مشهد...! همین الان، قشنگ همین الان  
شما بیاید کاملاً به زماننا هذا تطبیق کنید که صرف  
ارتباط با ما، صرف یک نقل کلام از ما، این دیگر  
کارش تمام است! شوخی نمی‌کنم! چون این محرز  
شده عرض می‌کنم، نمی‌خواهم شوخی کنم یا چه  
کار کنم! این هم نه اینکه...، جهالت است دیگر.  
اینها همه به خاطر جهالت است. اصلاً چیزی نیست  
که... ولی خب این است دیگر. حالا طلبه‌ی خوب  
منظم مرتب فلان، این به صرف [ارتباط با ما یا نقل  
کلامی از ما] نه، این دیگر با فلانی است، دیگر قولش  
را قبول نکن! یعنی اصلاً زیر پای همه‌ی اقوالش زده  
می‌شود! اصلاً دیگر به طور کلی...!

در یک جا دیدم که یک راوی داشت با یک  
شخصی راه می‌رفت و آن شخص هم ظاهراً از همین  
عُمّال بنی امیه یا بنی عباس بود و وقتی که یکی از  
اصحاب او را می‌بیند که...، اصلاً به طور کلی این را  
تکفیر می‌کند و می‌گوید چون فلان عامل در منزل

این آمده، این دیگر قولش [مورد قبول نیست] و قدحش می‌کند، اما جای دیگر که نگاه می‌کنیم - اسمش را فراموش کردم، باید یادداشت کرده باشم چون اتفاقاً اینها نکات خیلی دقیق فنی است... - حالا فرض کنید که آمده داخل خانه‌اش، قوم و خویشش بوده، آمده حتماً از او سوال کند، هیچی هیچی هیچی به صرف اینکه دیدم که فلان عامل از منزل او بیرون آمده این دیگر...! داریم ها، اصلاً در میان خودمان یک چنین چیزهایی را داریم! اینقدر بعضی‌ها ساده هستند و فلان و در مسائلی که نقل می‌کنند و این حرفها...، خب اصلاً ضبطیت و اینها، اصلاً خیلی مسأله مهمی است دیگر...

همین چند روز پیش که من مشهد بودم یک بنده خدایی گفت تو در کوپه‌ی قطار به علی آبادی گفتی که اخوی مجتهد نیست و او رفته به یکی گفته و او هم فرض کنید که به یکی دیگر...، گفتم من اصلاً تا به حال مسافرت نکردم با این آقا، تازه در قطار هم مسافرت نکردم، این دیگر بالاتر! وانگهی اصلاً مگر می‌شود بنده خودم بیایم روز هفتم آقا بگویم که آقا



هر کس می خواهد تقلید کند فلان و...، آن وقت خود من بیایم بگویم ایشان مجتهد نیست؟ اصلاً مگر امکان دارد؟ ببینید! منتهی خب چون می خواستم به گوش اخوی برسانم قضیه را، به آن طرفی که به من گفت گفتم برو دنبالش، دیروز به من تلفن زده دیدیم اصلاً چه بوده...، گفت شما یک روز یک جا نشسته بودی آن هم نه در کوپه‌ی قطار، شما داشتید از یک نفر انتقاد می کردید که فلانی که اصلاً مجتهد نمی شناسد چگونه دارد تشخیص اعلم می دهد؟ یک زنی! یک زنی که اصلاً نمی فهمد اجتهاد به چه می گویند؟ در اصل اجتهاد نمی فهمد آن وقت چگونه تشخیص اعلم دارد می دهد؟ اعلم را...! حالا ببینید این حرف نقل شده به این که فلانی می گوید مثلاً اخوی مجتهد نیست! آن هم رفته گفته حالا اخوی هم باور کرده دیگر! ...

تلمیذ: این مثل آن جریان است که طرف گفت

حسن و حسین...!

استاد: هر سه دختران مغاویه هستند!

خب این خیلی دیگر...! آدم دیگر به چی اعتماد

کند؟ یعنی سنگ روی سنگ دیگر بند نمی‌شود بابا!  
من چی گفتم آن چی شنیده؟! و و و همین طور  
همین طور. آن راوی‌ها هم همین طور در آن زمان  
دیگر، بر اساس ساده لوحی و سادگی و فلان، و یکی  
از این بشنود و عوضی بگوید و فلان کند و جرح و  
تردید و... لذا انسان دیگر نمی‌تواند...

سؤال: ...؟

جواب: آن که در سفینه است؟ نه بابا اینها نه،

سؤال: ...؟

جواب: نخیر اصلاً اینها صحیح نیست.

اولاً اینکه خب ابن سینا طریق سلوک و عرفان را  
طی نکرد خب این یک خبطی بود، ما معترفیم و  
مُقرِّیم بر اینکه آن عقلش و آن علمیتش حجاب شد  
برای او و مانع شد و وساوس و مسائل دنیوی و این  
حرفها هم او را گرفتار کرد و نتوانست به خودش  
بپردازد و اواخر عمر متوجه شد و خیلی گریه و  
ابتهال زیادی برای او پیدا شده بود، این یک مساله.

مطلب دوم اینکه خب جهنم، منظور نه اینکه  
جهنم، جهنم آتش و فلان و این حرفها باشد، جهنم  
جهنم حسرت و غبطه و غبن و ابتعاد از حق و

نرسیدن به مطلوب و اینها هست و خب ابن سینا هم راه عملی طی نکرده. با راه عقلایی و عقلی هم کسی نمی‌تواند به مطلوب برسد تا اینکه کاری انجام ندهد، نمی‌تواند. انسان حتماً باید در تحت دستور و ولایت باشد و بیداری شب داشته باشد و اذکار داشته باشد و مجاهده و مبارزه و ریاضات و اینها داشته باشد تا اینکه بتواند نفس خودش را به مرحله‌ی تجرد برساند، این منافاتی ندارد ولی این که عقلش...،

آقای مطهری هم عقلش خوب بود، بر این مسائل هم وارد بود اما به چه مقدار طرفی بست؟ به همان مقداری که خدمت آقا بود. و وقتی از ایشان جدا شد و به مسائل دیگر پرداخت برای او جهنم بود دیگر، جهنمش همان بود. حالا لازم نیست که آتش باشد. همانی که الان در آنجا دارد غبطه می‌خورد و در آنجا دارد تو سرش می‌زند برای اینکه چرا دیگر این اواخر، کارهایش را زیر نظر آقا نیاورده؟ خب این برایش جهنم است دیگر. درست است خدا به ایشان مقام می‌دهد، رتبه می‌دهد، چه می‌دهد، چه می‌دهد ولی در آنجا برایش روشن می‌شود و این

حقیقت و دُرّ از دست رفته برای او در آنجا نمایان می‌شود که چه خبط و اشتباهی کرده. ابن سینا هم همین طور، آن هم با این عقل و... که دارد انکشافی برای او نشده بلکه عقلش نسبت به قضایا و مطالب هست. خب بله ممکن است یک کمونیست هم عقلش خیلی خوب باشد و مطالب را خوب درک کند، خوب بفهمد ولی در عین حال اعتقاد نداشته باشد و نفسش با همین اهواء و این حرفها سرگرم باشد و نتواند. و اینجا مَفْرَقِ طُرُقِ بین کسی است که دل و سرّش ارتباط دارد یا اینکه عقلش یک قضیه‌ای را، مساله‌ای را استنباط می‌کند. و راجع به این خواب هم همین طور است:

اولاً این خواب ممکن است که بر اساس ذهنیات باشد، در سفینه هم مرحوم حاج شیخ عباس آورده و این حرفها. و صوفیه هم ندیدند این خواب را برای او، یکی از علماء این خواب را دیده. این یکی.

و مساله‌ی دیگر اینکه وقتی که خواب خلاصه دارای یک چیزهای مختلفی هست، دارای اشکال و تعبیرات و تأویلات مختلفی هست ما نمی‌توانیم بر

همین مسائل ظاهری حمل کنیم.

وقتی که ابن سینا می گوید با جان و روان بوعلی  
مهر علی چون شیر و شکر درهم آمیخته‌اند ما  
نمی‌توانیم بگوییم او جهنمی هست و چیز هست و  
این حرفها. و به خاطر تشییعش همه‌اش فراری بود از  
این طرف به آن طرف و سلطان محمود دنبالش می  
کرد و فلان.

سؤال: ...؟

جواب: نخیر.

سؤال: پس اثنی عشری بوده؟

جواب: بله. اثنی عشری بوده. به امامت امام زمان  
در بعضی از رساله‌هایش تصریح کرده. یعنی می‌دانید  
چیست؟ ابن سینا نمی‌آید شش امامی باشد، آخر این  
آدم بیاید شش امامی باشد؟

یک وقتی من اتفاقاً به آقا عرض می‌کردم،  
می‌گفتم که آقا این سیوطی با این موقعیتش این بیاید  
عمری باشد و...! این خیلی بعید است. ملا جلال  
سیوطی این آدم عالم، فلان، حالا این چقدر مثلاً آخر  
این شقاوت تسنن در این رفته که با این کتبی که در  
اینجا دارد و امثال ذلک، این بیاید و [سنی] شود!

یعنی به ابوبکر بخواند [تأسی کند؟] بعد این اواخر  
یک روز آقا فرمودند که فلانی بیا یک قضیه‌ای  
برایت بگویم، در کتاب آقا شیخ عباس قمی الکنی و  
اللقاب یا هدیة الاحباب، ظاهراً هدیة الاحباب باید  
باشد، در آنجا دارد که مرحوم قاضی نورالله  
شوشتری در فلان کتابش دارد، اسم فلان کتاب را  
آورده که ظاهراً مجالس المؤمنین است، در آنجا  
آورده است که من به تالیفی از ملا جلال سیوطی  
برخورد کردم که اثبات خلافت بلافصل علی بن  
ایطالب را کرده. خب این قاعدتاً آخر عمرش  
بایستی که مثلاً این کار را کرده باشد و این حرفها.

خب دیگر مسئله [با این مطلب حل می شود].

سؤال: سنی ها یک همچین شخصیتهایی را به  
هر شکلی که شده می خواهند سنی معرفی کنند،  
مخصوصاً اگر کتابهایی را...

جواب: بله، این اگر...

سؤال: ...؟

جواب: شاید همین باشد.

سؤال: جزوه کوچکی است.

جواب: بله همین است، آن هم گفته یک جزوه‌ی

خیلی کوچک است. شاید همین باشد. اگر بود شما

[تهیه] کنید.

سیوطی همه‌ی کتاب‌هایش مفید است یعنی واقعاً کتاب‌هایش [مفید است] و مرحوم علامه‌ی طباطبایی خیلی از کتاب‌های او در تفسیر المیزان استفاده کردند، خیلی. مرد عالمی بود، خیلی ادیب بود، در نحو وارد بود، در فلسفه کم و بیش... مورّخ بود، مفسّر بود، خیلی مرد پخته‌ای بود.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ